



تقریر درس امامت در قرآن آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵۲	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۲ / ۲۰
عنوان اصلی	امامت در قرآن					
عنوان ۱	معنای ولایة الأمر					
عنوان ۲	لزوم مشروعیت در اراده جایگزین					
عنوان ۳	سبب مشروعیت ولایت					
عنوان ۴	تلازم «ولایت» با «أمر»					
عنوان ۵	تفاوت ولایت الهی و ولایت غیرالهی					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

در جلسه پیش، عنوان شد که تعریف جامعی که برای مسأله امامت می توان ارائه کرد، «ولایة الأمر» است. البته می توان قید «من قبل الله سبحانه و تعالی» را هم به آن اضافه و تعریف را به صورت «ولایة الأمر من قبل الله سبحانه و تعالی» ارائه داد. این، تعریف جامع امامت است و البته اگر بخواهیم در تعریف امامت، با سایر مذاهب به یک نقطه مشترک برسیم، می توانیم این قید هم اضافه و آن را به این صورت تعریف کنیم که: «ولایة الأمر من قبل الله سبحانه علی أفعال المکلفین و علی أفعال الناس». البته در تعریفی که از منابع دینی، استفاده می شود، نیازی به این قید نیست؛ ولی در گفتگوی با سایر مذاهب اگر بخواهیم به یک تعریف مشترک برسیم، نیاز به اضافه این قید هست.

معنای ولایة الأمر

اکنون باید ببینیم معنای ولایت امر چیست؟ ابتدا درباره «أمر»، صحبت می کنیم:

«أمر» همان فرمان در زبان فارسی است و «ولایت» به معنای عهده داری. اگر بخواهیم بگوییم کسی عهده دار چیزی است، می گوییم ولایت آن بر عهده اوست. اصل کلمه «ولایت» در زبان عربی از «اتصال» گرفته شده و گفته می شود «ولي الشيء» یعنی «اتصل به». کسی که می خواهد کاری را به عهده گیرد، معنایش این است که آن کار متصل به او خواهد شد و این کار مربوط به اوست. ما در فارسی به جای متصل، می گوییم مربوط به اوست؛ یعنی او بر این کار، ولایت دارد و يلي هذا العمل. پس اصل واژه «ولایت» از اتصال الشيء بالشيء گرفته شده و ولایت، به معنای عهده داری و به عهده گرفتن یک کار است که خواه ناخواه، بر عهده گرفتن یک کار، مسئولیت مصالح و منافع آن کار را هم به دنبال دارد. وقتی می گویند

شخصی ولی شخص دیگری است یا مثلاً پدر، ولی فرزند است، یعنی عهده دار کار اوست و به معنای دیگر، مسئولیت تأمین مصلحت او را بر عهده گرفته است.

در اصل، هر چیزی و هر موجودی بر اساس یک قانون تکوینی، خود در پی تأمین مصلحت خویش است. این یک قانون طبیعی است که هر شیئی دنبال این است که مصلحت و منفعت خودش را تأمین کند و تأمین بقای وجودی خودش یکی از مصلحت‌هاست و لوازم بقای وجود نیز از مصالح شیئی است که می‌خواهد مصلحت خود را تأمین کند. گاهی تأمین مصلحت از عهده خود فرد بر نمی‌آید؛ یعنی فرد از عهده تأمین مصلحت خود بر نمی‌آید؛ نظیر آنجایی که فرد، قاصر باشد. مثلاً صبی و غیربالغ یا غیرعافل که قدرت تأمین مصلحت خویش را ندارد. در اینجا اگر تأمین مصلحت او را به عهده گیرد، معنایش این است که جایگزین اراده کسی می‌شود که تأمین مصلحت آن صبی را به عهده می‌گیرد. در اصل، صبی، خود باید مصلحت خود را از طریق اراده‌اش تأمین کند، ولی اگر اراده ندارد، هر جا اراده‌ای نیست، باید اراده‌ای جایگزین این اراده مفقوده شود. هر جا اراده‌ای نیست یا حتی اگر اراده، اراده ناقصه باشد، اراده تامی می‌آید و جایگزین این اراده ناقصه می‌گردد و آن را تکمیل می‌کند. یا اگر اراده‌ای نیست - مثلاً در جامعه‌ای که مردم زیادی زندگی می‌کنند، اگر کسی مالی داشت و مدت‌ها غائب از مال خودش بود و این مال هم نیاز به تصمیم‌گیری داشت؛ چون در حال از بین رفتن بود - کسی که باید درباره آن، تصمیم بگیرد و مصلحت آن را تأمین کند، الآن غائب است یعنی اراده غائبه داریم و کسی باید ولایت این کار را بر عهده گیرد؛ یعنی اراده‌اش جایگزین اراده صاحب مال شود. در جایی که اراده ناقصه باشد - مثل اراده صبی غیرمميز و حتی صبی ممیز اگر اراده‌اش را ناقصه دانستیم - ولی او به جای او اراده می‌کند و ولایت در اینجا نقش پیدا می‌کند؛ یعنی اراده‌ای می‌آید که کار اراده ناقصه را انجام می‌دهد و جایگزین آن می‌شود.

لزوم مشروعیت در اراده جایگزین

منتها برای امکان جایگزینی یک اراده به جای اراده دیگر، نیاز به یک مشروعیت است و هرکس نمی‌تواند اراده خودش را جایگزین اراده دیگری کند. البته در سایر مسائل و حتی در آنجایی که اراده وجود دارد، اما اراده‌ای است که در بسیاری از موارد، قادر بر تأمین مصالح خودش نیست، نیاز به جایگزین، وجود دارد؛ نظیر آنکه اراده‌ای وجود دارد منتها برای تأمین مصالح خودش باید در دیگران و محدوده آنان اعمال تصرف کند؛ مانند کسی که خانه‌ای دارد و در آن سکونت می‌کند، اما مصلحت جامعه و مردم اقتضا می‌کند که جاده بکشند تا راه بسته آنان باز شود، و برای این کار باید خانه او را خراب کنند؛ اما این شخص به تخریب آن رضایت نمی‌دهد. اینجا این اراده وجود دارد؛ اما مصلحتی هم هست که آن مصلحت اگر بخواهد اعمال شود، احتیاج به اراده‌ای دارد که بتواند بر اراده این صاحبخانه، غالب شود و بتواند جایگزین اراده او گردد؛ ولو اراده‌اش اراده تامه است.

ولایت بر مردم و افراد، در اینجا ظهور می‌کند و معنایش این است که یک اراده بیاید یا جایگزین اراده ناقصه شود یا جایگزین اراده معدوم گردد و یا بر اراده موجوده، غالب شود. اینجا این ولایت است. وقتی ولایت می‌گوییم، یعنی اراده‌ای بر اراده موجود، غلبه کند؛ یا جایگزین اراده معدوم گردد و یا مکمل اراده ناقص شود. این همان معنای ولایت این اراده بر شخص دیگر است.

ولایتی که در مسائل اجتماعی و مسائل مربوط به بشر و رفتارهای انسانی می‌گوییم، به این معناست که اراده‌ای برای تأمین مصلحت فرد یا جامعه، یا باید جایگزین اراده معدومه شود؛ یا مکمل اراده ناقص شود و یا بر اراده تامه موجوده، غلبه یابد و اگر چنین باشد، معنای ولایت، شکل می‌گیرد.

سبب مشروعیت ولایت

این نوع ولایت احتیاج به سبب مشروعیت دارد تا عمل را حق و مشروع کند و هرکسی نمی‌تواند اراده خودش را بر اراده دیگری غالب سازد؛ چون اراده هر دو، یکسان است و یک انسان نمی‌تواند اراده خویش را بر اراده دیگری غلبه دهد و مثلاً بگوید من می‌خواهم در مال تو تصرف کنم. اگر حقانیت نداشته باشد، تعدی، تجاوز و ظلم است. پس کجا ظلم نیست؟ آنجا که اراده‌ای که بخواهد در اراده دیگر، تصرف کند یا بر آن غلبه یابد، حق چنین تصرف و غلبه‌ای را نداشته باشد؛ یعنی باید ذاتاً یک اراده برتر شود؛ یعنی ذاتاً باید جایگاهی داشته باشد که آن اراده مغلوب، حقاً مغلوب آن اراده غالب باشد و غلبه اراده غالب بر آن اراده مغلوب، یا جایگزینی آن، مشروعیت داشته باشد.

صبی یا یتیمی را فرض کنید. اگر کسی بخواهد در مال بچه یا یتیم، تصرف کند ولو به مصلحت یتیم و بچه هم باشد، چنین حقی ندارد؛ لذا باید حق این کار را داشته باشد. در مال مجنون یا غائب نیز چنین است. برتر از این، انسان کامل که عاقل و بالغ است، ولی نیاز جامعه و مردم به این است که از او مالیات بگیرند تا نیاز جامعه تأمین شود. اما گرفتن مالیات به معنای تصرف در مال کسی است که باید مالیات بپردازد. اراده‌ای که حق دارد به او بگوید مالیات بدهد و از پول و دسترنج او مالی را به عنوان مالیات بگیرد، همان غلبه یک اراده بر اراده دیگر است. یا کشوری که نیاز به سرباز دارد و باید سربازگیری کند تا بتواند از خودش و مرزش به دفاع برخیزد، به دیگران می‌گوید باید سرباز شوند. در اینجا یک اراده باید بر اراده دیگران، غلبه کند؛ چون نمی‌خواهند سرباز شوند و به جنگ بروند؛ اما در اینجا گفته می‌شود اگر مصالح جامعه باید تأمین شود، نیاز به سرباز، ارتش و قوه دفاعی از مرزها یا امنیت داخلی کشور داریم. در اینجا افرادی باید سرباز شوند. معنای حاکمیت، همین است که اراده‌اش برتر از اراده افراد است؛ یعنی بر اراده آنان غلبه دارد و اگر چنین غلبه‌ای نداشته باشد، حاکمیت نیست. معنای حاکمیت، این است که اراده‌ای بر اراده دیگری غالب باشد.

پرسشگر: ...

معظم له: ما در اینجا معنای حکومت و حاکمیت را توضیح می‌دهیم که البته منشأش باید مشروعیت داشته باشد. پس معلوم شد که هر حکومتی ولایت است؛ چه حکومت کافر باشد چه مؤمن و مسلم و حتی حکومت رسول خدا ﷺ ولایت است. حکومت فرعون هم ولایت است. هر دو، ولایت است؛ اراده خود را بر اراده دیگران غالب می‌سازند و در این صورت باید بررسی شود که این غلبه، حق است یا ناحق. این حرف دیگری است ولی معنای ولایت، همین است.

تلازم «ولایت» با «امر»

«ولایت» همیشه با «امر»، متلازم است. توضیح این‌که: امر و فرمان به معنای اعمال یک اراده برتر بر اراده پایین‌تر. در اصول هم می‌گوییم که مثلاً امری که دلالت بر وجوب کند، باید صادره از عالی باشد و صیغه امر اگر از عالی، صادر شد، امر است و اگر از مساوی، صدور یافت، التماس است و اگر از سافل، صادر شد، دعا یا استدعاست. می‌گوییم شرط در مفهوم امر، استعلاء و علو است؛ چون خود امر یعنی اراده‌ای بر اراده‌ای دیگر غلبه کند و آن را خاضع اراده خودش سازد.

معنای امر، همین است که مثلاً می‌گوید: «افعل هذا» یعنی می‌خواهم که این کار را بکنی و انجام دهی. لذا در هر امری نیاز به ولایت است؛ اگر بخواهد امر الزامی و وجوبی باشد. البته هر امری، الزامی است اگر حقیقی باشد. پس در اینجا رابطه بین «ولایت» و «امر»، روشن شد. وقتی می‌گوییم ولایت امر، یعنی صاحب ولایت امر، این جایگاه را داشته باشد که بتواند امر کند؛ یعنی بتواند اراده‌اش را بر اراده دیگر، نافذ کند و آن را تابع اراده خودش گرداند.

تفاوت ولایت الهی و ولایت غیرالهی

ولایت امر، مخصوص حکومت‌های الهی نیست؛ بلکه هم در حکومت‌های الهی، جریان دارد و هم در حکومت‌های غیرالهی؛ اما تنها فرقشان این است که در حکومت‌های الهی، ولایت امر، مبنای عقلی دارد؛ یعنی مشروعیت عقلانی دارد؛ اما ولایت امر حکومت‌های غیرالهی، فاقد مبنای عقلانی و مشروعیتی‌اند؛ لذا در حکومت‌های غیرالهی، همه‌اش مبتنی بر غلبه، سیطره، ظلم و تعدی است. هر ولایت امری که به ولایت خدا منتهی نشود، تعدی و ظلم است؛ چون تجاوز از دایره حد خود بر دیگری است؛ لذا چنین حاکمانی را طاغوت می‌شماریم؛ چون طغیان می‌کنند. اگر ولایت از خدا گرفته نشود، مشروع نیست؛ حتی با انتخابات؛ چون این افرادی که آن را انتخاب می‌کنند، خودشان چنین حقی ندارند که چنین اختیاری را به کسی بدهند که در اختیارشان تصرف کند؛ مثل اینکه کسی به دیگری بگوید مرا بکش، ولی کشتن او جایز نمی‌شود؛ چون کشتن او هم یک نوع ولایت است. چنین ولایتی را خودش ندارد تا آن را به دیگری بدهد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين